

🔒 به نام خدا 🔒

پایان شکارچه



شاه

◀◀ نظرک بر واپسین روزها و چند و چون
اعدام ضارب ناصرالدین شاه قاجار

◀◀ از علی صدرک

روزهایی که بر ما می گذرد، تداعی گر
قتل ناصرالدین شاه قاجار به دست میرزا
رضا کرمانی در حرم حضرت عبدالعظیم
الحسنی (ع) است. در باب مرگ شاه قاجار
فراوان گفته و نگاشته اند، اما علل تأخیر و
چگونگی برداشدن «رضای شاه شکار» کمتر
به خامه آمده است. نوشتاری که پیش روی
دارید، این رخداد را بر اساس مدارک تاریخی
روایت کرده است.



مظفرالدین شاه روز ۲۳ ذی الحجه ۱۳۱۳ (۱۵
مرداد ۱۲۷۵ ش.) وارد تهران شد و پس از آنکه
به زیارت آرامگاه موقت پدر رفت، در تالار عمارت
بادگیر، بر تخت طاووس جلوس کرد. عمارت بادگیر،
از بناهای زمان فتحعلی شاه بود و شاهان قاجار
هر گاه تابستان در تهران می بودند، در حوض خانه
وسیعی که در زیر آن عمارت وجود داشت و چهار
بادگیر بلند هوای آن را خنک می کردند، اقامت
می گزیدند.

مظفرالدین شاه نیز به همین دلیل، چند روزی را
در عمارت بادگیر گذرانید و بعد به قصر ییلاقی
صاحبقرانیه نقل مکان کرد. پس از ورود شاه جدید،
محبس میرزا رضا کرمانی (ضارب ناصرالدین شاه)
را تغییر دادند و او را از حیاط نارنجستان ابتدا به
سربازخانه ای که نزدیک میدان ارک قرار داشت
و سپس به یکی از خلوت های اندرون عمارت شاه
سابق منتقل کردند.

■ شاه شکار، چهار ماه در توقیف

بر خلاف تصور مردم که گمان می بردند میرزا رضا بعد از کشتن شاه چند روز بیشتر زنده نخواهد ماند، او را نزدیک به چهار ماه در توقیف نگاه داشتند و در این مدت به شیوه های مختلف سعی کردند، نام همدستان و شرکای جرم را از زبانش بیرون بکشند، ولی در پایان کار معلوم شد علت و محرک اصلی میرزا رضا، همان ستم هایی بود که کامران میرزا و وکیل الدوله درباره اش روا داشته بودند. درباره شکنجه هایی که بر میرزا رضا وارد کردند، از جمله نوشته اند: پسر کوچکش را در برابر چشمانش با آهن تفته داغ کردند، تا مگر همدستان خود را معرفی کند. نظم الدوله که رئیس نظمیّه بود و بازجویی از میرزا رضا به عهده او محول شده بود در گزارش رسمی استنطاق نوشته است: «هو العلیم، این سؤال و جواب و استنطاقی است که عجالتاً با ملایمت و با زبان خوش از میرزا محمدرضا به عمل آمد، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه بهتر از این مطالب را بروز خواهد داد»

■ روز موعود

به هر روی، روز چهارشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۱۴، برای اعدام میرزا رضا مقرر شد. دستور اعدام را مظفرالدین شاه به سردار اکرم (محمدباقرخان

سردار کل قشون) ابلاغ کرد. سردار اکرم نیز مراتب را به کلنل کاساکوفسکی اطلاع داد تا با قزاقان تحت امر خود ترتیب حفظ نظم را، هنگام اجرای مراسم اعدام بدهد. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد: «مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزا رضا و قصاص او را نداشت و کراراً گفته بود: قصاص و کشتن میرزا رضا تشفی قلب من نیست! اگر بخواهم انتقام بکشم باید تمام

اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم... از مرحوم
شیخ محمد حسن شریعتمدار طهرانی شنیدم که
می گفت: به اعلیحضرت مظفرالدین شاه گفتم: چرا
در کشتن میرزا رضا مسامحه دارید و کشتنش را
به تأخیر می اندازید؟ مظفرالدین شاه فرمود: این
شخص قابل کشتن نیست! جواب دادم: اعلیحضرت
از حق خود گذشتند، ولی ما رعایا که فرزندان شاه
شهید هستیم، تا قاتل پدر خود را به دار نبینیم،
چشممان گریان خواهد بود! مستدعی هستیم
میرزا رضا را به ملت بدهید تا مردم گوشت بدن او را
با دست و دندان بکنند! مظفرالدین شاه فرمود: آیا
اینطور کشتن موافق با شرع است و آیا قانون اسلام
اجازه می دهد این طور کسی را به قتل برسانند؟
جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد که حاضر بود،
گفت: قانون اسلام این طور کشتن را اجازه نداده
است... چون مقصود مظفرالدین شاه طفره از
کشتن بود، جناب آقا شیخ محمد رضا ملتفت شد
و با شاه همراهی می کرد، ولی شیخ محمد حسین
شریعتمدار یا ملتفت نشد یا به غرضی دیگر اصرار
به کشتن میرزا رضا می کرد تا شاه متغیر شد و رو
به اتابک میرزا علی اصغر خان امین السلطان کرد و
فرمود: فردا بدهید سر این پسر را ببرند.»

■ گمانه‌ای درباره‌ی داوری مظفرالدین شاه

درباره شاه شکار

تصور اینکه مظفرالدین شاه، باطناً از عمل میرزا رضا چندان هم بدش نیامده باشد، مشکل نیست! نهایتاً او در وضعیتی قرار گرفت که ناچار از قصاص



شد. میرزا هم در بازجویی خود - که به احتمال زیاد به نظر شاه هم می‌رسید - نسبت به بهبود اوضاع پس از پادشاهی مظفرالدین اظهار امیدواری کرد و گفت: «حالا که این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر و به دست من جاری شد، مردم سبک شدند... همه منتظرند پادشاه حالیه چه خواهد کرد... اگر ایشان چنانکه مردم منتظرند آسایش گشایش به مردم عنایت بفرمایند، اسباب رفاه رعیت شوند بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند، البته تمام خلق فدوی ایشان می‌شوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت... اما اگر ایشان هم همان مسلک و شیوه را در پیش بگیرند بار کج به منزل نمی‌رسد!»

روز سه‌شنبه اول ربیع‌الاول، اتابک از صاحبقرانیه به تهران آمد. به دستور او، میرزا رضا را در باغ گلستان حاضر کردند و چند نفر از شاهزادگان و رجال از جمله فرمانفرما، مخبرالدوله، مشیرالدوله، سردار اکرم و نظم‌الدوله برای آخرین بار او را بازجویی کردند. هدف اتابک از این کار، رفع تمام شبهاتی بود که درباره احتمال اطلاع قبلی او از قتل شاه، در پاره‌ای محافل شایع شده بود. در صورت استنطاق میرزا رضانیز، پافشاری و تأکید آشکاری درباره این امر که آیا میرزا رضا به شهر می‌آمد و با اشخاصی

ملاقات می کرد یا از کسی غیر از سید جمال الدین دستور می گرفت، یا با کسی در این باره صحبت می کرد، به چشم می خورد. این سؤال ها همه به سفارش اتابک و برای رفع همین شبهات مطرح می شدند. میرزا رضا در بازجویی واپسین، باز هم شرحی از مظالم و نامردی های کامران میرزا و وکیل الدوله را بیان کرد. در این گفت و گو میرزا رضا رو به نظم الدوله کرد و گفت: «تو عجب پست فطرت بی شرفی هستی! به جمیع مقدسات عالم قسم خوردی مرا شکنجه نخواهند کرد... خوب حالا دیگر فرقی ندارد!»

■ بامداد رحیل

نیمه شب سه شنبه، در میدان مشق تهران، داری بر پا کردند. میرزا رضا را شامگاه دوشنبه به سربازخانه ای که مجاور میدان بود، آورده بودند. سحرگاه او را بیرون آوردند. سربازها در دوردیف، تفنگ در دست اطراف چوبه دار حلقه زده و جمع زیادی از مردم برای تماشا در اطراف این حلقه گرد آمده بودند.

میرزا رضا سراسر شب آخر حیات را به دعا و نماز گذراند. تمام تقاضاهای کوچک او را در شب قبل از اعدام انجام دادند، ولی وقتی تقاضا کرد قرآن به وی داده شود تا برای آخرین بار تلاوت کند، این

تقاضایش را رد کردند! هر آینه قاتل قرآن به دست
می گرفت، دیگر نمی توانستند آن را از دست وی
بگیرند و دستش را ببندند، تا زمانی که خود قرآن
را به زمین بنهد! به نوشته کاساکوفسکی: «میرزا را
با پیراهن و شلوار نازکی دست بسته بیرون آوردند.
او می خواست خود را شجاع خونسرد و انمود کند،
ولی چون چشمش به دار افتاد، ظاهراً روحیه اش
سست شد، اما باز هم آن اندازه قوت قلب داشت
که بگوید: مردم! بدانید من بابی نیستم و مسلمان
خالص هستم و شروع کرد به ادای شهادتین و
سپس گفت: این چوبه دار را به یادگار نگه دارید!
من آخرین نفر نیستم!»

در منابع دیگر نوشته اند میرزا رضا در موقع اعدام
کاملاً آرام و خونسرد بود و فقط به صدای بلند

شهادتین را به زبان آورد و گفت: انا لله و انا الیه
راجعون، جمله‌ای هم که کاساکوفسکی از قول
میرزا درباره نگهداری چوبه دار نوشته، از همان
شایعاتی است که بعداً ساخته شد. وقتی میرزا
رضا را بالا کشیدند، سربازان حاضر به شدت
بر طبل می کوبیدند و صدای طبل در تمام
مدت اجرای مراسم اعدام ادامه داشت. جسد
در تمام روز چهارشنبه و پنج‌شنبه، تا زمان
تاریک شدن هوا، همچنان آویخته بودا در
ساعت ۹ شب، جسد را از دار پایین آوردند و به
گورستان حسن آباد - که بعدها اداره آتش‌نشانی
در محل آن ساخته شد - بردند و دفن کردند.
ظهیرالدوله که همان روز اعدام میرزا رضا، صبح
زود از جعفرآباد شمیران به شهر بازگشته بود،
در خاطراتش می‌نویسد: «یک ربع ساعت از
طلوع آفتاب گذشته وارد شهر شدم. نزدیک
خانه مجدالملک را دیدم که از میدان مشق
برمی‌گشت و مرا که دید گفت تقریباً ۱۰ دقیقه
پیش میرزا رضا را به دار آویختند. حرکت
کردیم و وارد میدان مشق شدیم. جمعیت

کردیم و وارد میدان مشق شدیم. جمعیت
غریبی وارد و خارج می شد. به سختی وارد
شدیم. وسط میدان داری بر پا کرده و میرزا رضا
را در حالی که دو دست او را از عقب بسته بودند
سر برهنه، بی پیراهن، فقط با یک شلوار سفید
بالا کشیده بودند و دور آن دار هم از هر طرف به
فاصله ۱۰ ذرع به شکل دایره دو ردیف سرباز با
تفنگ خیلی منظم ایستاده بودند. ما با درشکه
تا نزدیک سربازها رفتیم و آنجا پیاده شدیم، من
سرهنگ این سربازها را که میرزا عابدین خان
اسمش بود صدا کردم. احترام نظامی و ما را
وارد آن دایره کرد. تا پای چوب دار رفتم و خوب
تماشا کردم. حال غریبی در خود دیدم. یعنی
همین طور که نگاه می کردم بعد از یکی دو
دقیقه دیگر نه میرزا رضا را می دیدم و نه دار را،
بلکه چیزهایی می دیدم که نمی توانم بنویسم. از
غرایب این بود که چشم های میرزا رضا پوشیده
بود. حال آنکه کسی را که خفه می کنند لابد
چشم هایش بیرون می آید. صورتش هم هیچ

تغییری نکرده بود. رنگش خفگی نداشت، یعنی سیاه نشده بود. فقط پاهایش کبود شده یا آنکه چرک و کثافت زمان حبس بود. ریش و موی سرش بلند شده بود.

گاهی که موج هوا آهسته او را حرکت می داد به طور غریبی به آرامی رویش از طرفی به طرفی برمی گشت. از میرزا عابدین خان سرهنگ که از حبس تا دم مرگش همراه او بود، تفصیل را سؤال کردم. گفت: دیروز نیم ساعت مانده به غروب صدراعظم از صاحبقرانیه به شهر

آمد و با مشیرالدوله وزیر عدلیه، مخبرالدوله
وزیر علوم، محمدباقرخان سردار کل قشون
و چند نفر از شاهزادگان که از طرف دولت
مأمور آخرین استنطاق میرزا رضا بودند در
باغ سلطنتی جلوی اتاق موزه نشستند. میرزا
رضا را از محبس احضار کردند. با زنجیر او را
حضور صدر اعظم آوردیم، اذن جلوسش را داد،
خیلی از او سؤال کردند. صریحاً اعتراف کرد در
این عمل ابدأ همدست و هم خیالی نداشته و
شاه را فقط به واسطه تعدیات نایب السلطنه و
وکیل الدوله به قتل رسانده است. بعد از این
استنطاق و تحقیقات آخرین صدر اعظم امر کرد
دوباره او را به محبس ببرند.

چهار ساعت از غروب آفتاب گذشته بود که
کالسکه را حاضر کردند به اسم اینکه شاه میرزا
رضا را به صاحبقرانیه احضار کرده است که
خودش هم تحقیق کند. او را در کالسکه نشانند

و روانه شدند. وقتی کالسکه از معبر مستقیم خیابان به طرف میدان مشق منحرف شد، میرزا رضا ملتفت شد اعلیحضرت مظفرالدین شاه او را به صاحبقرانیه برای تحقیق احضار نکرد، بلکه مرحوم ناصرالدین شاه او را به دنیای دیگر احضار کرده است! میرزا عابدین خان می گفت: او را به میدان مشق وارد کرده و در قراول خانه نگاهش داشته بودند. تا صبح قرآن می خواند، یعنی آنچه را که از حفظ داشت تکرار می کرد. پیش از برآمدن آفتاب دو فوج سرباز آمدند و او را بیرون آوردند. بدون آنکه خودش از آمدن کراحتی داشته باشد. تا پای دار هیچ حرفی نزده بود، ولی وقتی زنجیر از گردنش برداشتند و پیراهنش را از تنش بیرون آوردند به آواز بلند گفته بود «انا لله و انا الیه راجعون» بعد زه را به گردنش انداختند و کشیدند. به قدر یک قامت که از زمین بلند شد قدری نگاهش داشتند. سه حرکت کرده بود، اول فشاری به دست هایش داده بود شاید باز شود و زه گردنش را بگیرد،

بعد پاهایش را تا مقابل شکمش بالا کشیده بود، سپس تشنجی در سینه و شکمش دیده شده بود و دیگر هیچ... جز آنکه گاهی نسیم او را می جنباند.

تأخیر در اعدام میرزا رضا به واسطه تصادف با ماه‌های محرم و صفر بود و مظفرالدین شاه به رعایت اعتقادات مذهبی اعدام میرزا رضا را به بعد از سپری شدن این ماه‌ها موکول کرد. داستان طبال‌ها به نظر غریب می‌نماید. چرا برخلاف رسم این کار را کردند؟ شاید برای اینکه اگر میرزا سخن یا دشنامی به زبان راند، شنیده نشود.»

روایتی دیگر

دولت‌آبادی نوشته است میرزا رضا در لحظه آخر، جمله‌ای گفت که چون به وضوح شنیده نشد، اطمینانی به صحت آن نیست، ولی منظور اصلی دولت‌آبادی آن است که شاید میرزا چیزی درباره ارتباط اتابک با قتل و اینکه قرار نبود او

را بکشند، گفته باشد. در حالی که این تصور درست نیست. به علاوه میرزا رضا حداقل از شب قبل، با اطمینان می دانست دارش می زنند و فرصت کافی برای اینکه چیزی بگوید داشته است، مگر اینکه تصور کنیم قزاق ها و سربازهای حاضر در قراول خانه میدان مشق هر چه را شنیده اند، برای همیشه پنهان کرده اند! آنچه در نوشته ظهیرالدوله تازگی دارد، یکی حضور اتابک در آخرین استنطاق از میرزا رضا است. در صورت رسمی ای که از این استنطاق به جای مانده، اشاره ای به نام اتابک نشده است. اگر حضور اتابک در این جلسه واقعیت داشته باشد، خط بطلانی بر تمام آنچه درباره امیدواری میرزا رضا به کمک و پشتیبانی اتابک و قضیه آگاهی و دست داشتن اتابک در کشتن شاه و تمام اینها گفته و نوشته شده است، کشیده می شود.

کسان دیگری هم درباره آخرین سخنان میرزا رضا هنگام اعدام، چیزهایی نوشته اند که

روى حقيقت ندارد، زيرا آن اشعار از ميرزا رضا
نبوده و داستان از بن جعلى است.

**■ شيخ هادى نجم آبادى و برگزارى چهلم
«شاه شكار»**

در دوازدهم ربيع الثانى ۱۳۱۴ كه ۴۰ روز از
اعدام ميرزا رضا مى گذشت، در نزديكى خانه
حاج شيخ هادى نجم آبادى، آقا ميرزا حسن
كرمانى با آقا شيخ محمدعلى دزفولى و بعضى
از اطرافيان حاج شيخ هادى، چهلم ميرزا رضا

را بر گزار کردند.

حاج شیخ هادی خود نیز، برای میرزا رضا مجلس چهلیم گرفت. اطعام این مجلس، بادمجان بریان کرده و نان و نمک بود. این تنها جایی در ایران بود که برای میرزا طلب مغفرت کردند.

سال میرزا رضا را نیز، حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت. او از امین الدوله دعوت کرد و در ساعت پنج از شب گذشته، مجلسی گرفت که حاضرین آن سه نفر بودند! شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ هادی. غذای آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا کرد که طبخ حضوری کرده و آن عبارت بود از یک چارک برنج، یک سیر روغن، دو سیر شیره و سه عدد نان. پس از صرف غذا حاضرین برای مرحوم میرزا رضای کرمانی طلب رحمت و مغفرت کردند.





IRAN BIJAR GROUP www.iran-bijar-blog.ir



آغای! فایوسی

صدای من را می شنوید؟!

من از **ایران** حرف می زنم، کشوری که به آن

خون های آلوده به **ایدز** صادر کردید.

اینجا بسیاری از مردم **سوگوار** شدند.

ما هرگز فراموش نخواهیم کرد و شما را

نخواهیم بخشید.

تاریخ هم شما را نخواهد بخشید.

برای دانلودهاک رایگان ، روک عکس زیر کلیک / لمس کنید: 

